

دکتر صفر یوسفی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نور

علل رکود علوم عقلی در عصر سلجوقیان

چکیده

سلجوقیان اولین و وسیع‌ترین امپراتوری ایران بعد از اسلام و بزرگ‌ترین قدرت قلمرو شرقی جهان اسلام را در قرون میانه پدید آوردند. حکومت سلجوقیان در عرصه‌ی سیاسی و نظامی، حکومتی موفق بود. آنها با شکست دادن غزنویان حتی بر دستگاه خلافت عباسی نیز استیلا یافته و بغداد را تصرف کرده و در حیطه و حوزه‌ی نفوذ خود در آوردند. اگر چه با تبعیت صوری از خلفای عباسی به تحکیم حکومت و تثبیت مشروعیت سیاسی خود نائل آمدند. آنان با دشمنان داخلی خود به ویژه اسماعیلیان پیکار می‌کردند و در بیرون با رقیب قدرتمندی همچون فاطمیان مصر روبه رو بودند و جنگ‌های صلیبی در دوره‌ی آنها رخ داد. با این حال شیوه‌ی کشورداری و به ویژه نظام ملوک الطوائفی، آنها را به سوی ضعف و انحطاط و در نهایت سقوط سوق داد. یکی از مسائل مهم دوران سلجوقیان توقف رشد و حرکت علوم عقلی به ویژه فلسفه و منطق و رکود خردگرایی و خردورزی است. زمینه‌های این رکود و فترت از زمان غزنویان فراهم شده بود. این امر دلایل مختلفی داشت. اهداف سیاسی حکومت سلجوقیان، جهت‌گیری‌های مذهبی آنان، سیاست حکومتی و دینی خلفای عباسی از متوکل به بعد، مقابله‌ی بزرگانی مثل خواجه نظام الملک با علوم عقلی، سرکوب معتزله، تسلط کلام اشعری، شدت یافتن قشریت و ظاهرگرایی مذهبی، سوء استفاده از ظاهر دین در جهت سرکوب مخالفان، سرکوب شیعه، مخالفت علما و فقها و حتی ادیبان و شاعران با فلسفه و علوم عقلی از دلایل این رکود و فترت بوده است.

واژگان کلیدی

سلجوقیان، علوم عقلی، فلسفه و منطق، مقابله با خردورزی، علل رکود.

مقدمه

سلجوقیان دولتی قدرتمند از نظر سیاسی و نظامی در دنیای اسلام بودند اما شیوهی ملکداری و تکیه‌ی بیش از حدشان بر شمشیر و نظام سیاسی ملوک الطویفی مبتنی بر اقطاع و روش اتابیکی آنها را به سوی ضعف و سقوط پیش برد. سلاجقه از منظر فرهنگی و تمدنی خدماتی به ایران و جهان اسلام عرضه کرده‌اند، اما دوران حکومت آنان در زمینه‌ی فرهنگی و تمدنی در بر گیرنده‌ی یک رکود و ضعف و فترتی اساسی در جنبه‌ی فکری و عقلی است. اگر چه این مسأله ریشه در روزگار غزنویان داشت و غزنویان آغازگر این روش بوده و سنگ بنای آن را نهاده بودند

به نظر می‌رسد که این جریان در عهد سلجوقیان به تکامل رسیده است. مقابله و مخالفت با جریان‌های عقلی، خردگرایی و خردورزی، سرکوب عقل و منطق و استدلال، بی‌توجهی و بی‌اعتنایی به علوم عقلانی به ویژه فلسفه و منطق، تسلط و استیلای جریان‌های خردگریز و خردستیز در عصر سلجوقیان که بعدها به دیگر دانش‌های عقلانی از جمله ریاضیات و طبیعیات نیز سرایت کرد، پیامدهای ناگواری را برای ایران و جهان اسلام به همراه داشت.

یادآوری این نکته ضروری است که توجه به فلسفه و منطق یونان و دانش‌های عقلی در اصل برای پاسخگویی به شبهات مخالفان و غیر مسلمانان توسط علمای مسلمان صورت گرفت و دانش کلام به وجود آمد ولی طولی نکشید که عقل و منطق برابر با دینی و کفر شناخته شد و متکلمان نیز دشمن فلسفه شدند. جالب‌تر آن که برای سرکوب فلاسفه و حکما از فلسفه و استدلال‌ات عقلی و کلامی سود برده و از روشهای فلسفی برای مقابله با فلاسفه و حکما استفاده شد.

پرتال جامع علوم انسانی

زمینه‌های مخالفت با علوم عقلی پیش از روزگار سلجوقیان

سامانیان و شکوفایی علمی

مخالفت با علوم عقلی از دوران غزنویان و دوره‌ی حکومت محمود غزنوی بنیان‌گذار این سلسله حکومتی آغاز شد. اگرچه غزنویان پرورده‌ی سنت ایرانی - اسلامی بودند. (با سورت، تاریخ غزنویان، ص ۵۴) و در دربار شکوهمند سامانیان و حکومت پرتسامح و مدارای آنان پرورش یافته بودند ولی به تعصب و تقشّر گراییدند. با پایان یافتن شکوه عصر سامانی که در شکوفایی فرهنگی و علمی و خردورزی و تکیه بر علم و دانش و گوهر آگاهی و آزادی سرآمد بودند، فصل انحطاط خرد و دانش شروع شد و محیط پر از تحرک و مدارای سیاسی، اجتماعی، علمی، فرهنگی و ادبی جایش را به سکون و سکوت و رخوت داد. (رک، فروزانی، سید ابوالقاسم، تاریخ تحولات سیاسی و... در دوره سامانیان، ص ۲) در حالی که یک رنسانس اسلامی ایرانی در ایام دولت سامانی نشو و نما کرد. (فرای، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص ۴۱۲۸) تا جایی که بخارا معدن و منبع دانش شد. چنان که مولوی سروده است:

این بخارا منبع دانش بود پس بخارایی است هر ک آتش بود

(مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۹۱، ص ۵۷۰)

بخارا کعبه‌ی آمال دانشمندان قلمرو اسلامی گردید که مشتاقانه بدان جا روی می‌آوردند. (فرای، بخارا دستاورد قرون وسطی، ص ۹۱) محیط مساعد علمی و فرهنگی عهد سامانی سرانجام دانشمندانی چون ابن‌سینا و ابوریحان بیرونی و... را به دنیای تمدن و فرهنگ اسلامی عرضه داشت که افکار و آثار آنان تمدن اسلامی را بارور ساخت. (فروزانی، سید ابوالقاسم، غزنویان از پیدایش تا فروپاشی، ص ۴۰۸)

غزنویان و آغاز انحطاط علوم عقلی

تمام آن زمینه‌های مثبتی که سبب رشد و شکوفایی تمدن ایرانی - اسلامی در عصر سامانیان شده بود. در دوران غزنویان به فراموشی سپرده شد به جای فرمانروایان تقریباً

ملایم طبع و آزادمنش سامانی، سلاطینی خودکامه چون محمود و مسعود سر بر آوردند و به جای تساهل، مدارا و آزادی مذهبی، قشریت، تحجر، ظاهرگرایی و تعصب دینی برقرار گردید. نه تنها دین و دینداری با جهت گیریهای سیاسی و سوء استفاده‌های حکومتی و نگاهی ابزارری و شیء انگارانه همراه شد بلکه علم، ادب و دانش نیز در مسیر بهره‌برداریهایی سیاسی و حکومتی قرار گرفت. علما، فقها، شاعرات و ادیبان در خدمت سلطنت و سلاطین درآمدند و به مدیحه سرایی و چاپلوسی روی آوردند و علوم ظاهری تقویت شد. دانشمندان بزرگ و آزاداندیش یا مهر سکوت بر لب زدند و به اجبار به دربار غزنوی رفتند مانند ابوریحان بیرونی و یا مورد بی‌مهری و قدرناشناسی قرار گرفتند مثل فردوسی و یا این‌که مجبور به گریز از دربار غزنه شدند مثل ابوعلی سینا. «آن چه برای سلاطین غزنوی مهم بود حفظ حکومت و اطاعت همگان از آنان و نیز کسب مشروعیت سیاسی از خلیفه‌ی عباسی و حمایت دستگاه خلافت از حکومتشان بود.» (فرای: تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص ۱۴۸) بدین جهت است که حکومت غزنویان و محمود غزنوی سرآغاز واپس‌گرایی در ایران بوده است. (سلیم، غلامرضا: محمود غزنوی سرآغاز واپس‌گرایی در ایران، ص ۱۰۳-۹۷)

«آن پیشرفتی که در نتیجه‌ی «سعه‌ی مشرب آل سامان بود...» (زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، ۲/۲۲۹) به محاق نسیان رفت. گویی به تعبیر عتبی مورخ «بازار فضل کاسد شده بود.» (جرفادقانی، ترجمه‌ی تاریخ یمینی، ص ۳۴۵، بار تولد، ترکستان نامه، ۲/۶۱) البته منظور عتبی از کاسد شدن بازار فضل بیشتر ضعف و توقف کتابت عربی بود.

سلجوقیان، دانش و فرهنگ

سلجوقیان که از ترکان اوغوز بودند (مشکور، محمد جواد: تاریخ ایران زمین، ص ۱۸۷) برخلاف غزنویان که از سنت ایرانی - اسلامی میراث بردند، پرورده‌ی صحرا بودند با این حال موفق به تشکیل دولتی قدرتمندتر از غزنویان شدند که دارای تشکیلاتی دیوانی بسیار گسترده بود (لمبتون، آن: تداوم و تحول در تاریخ میانه‌ی ایران ص ۲۴۱-۷۹) و در رأس آن وزیر و دیوان وزارت قرار داشت که نسبت به دوران غزنوی از قدرت زیادی برخوردار بود. (رک:

کلوزنر، کارلا: دیوانسالاری در عهد سلجوقی [وزارت در عهد سلجوقی]، ترجمه‌ی یعقوب آژند ۱۳۶۳؛ ساخت امپراطوری سلجوقی در بویل، جی، تاریخ ایران کمبریج از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، ص ۲۶۹-۵/۱۹۹

سلجوقیان دارای نظام اجتماعی قبیله‌ای، کوچ‌روی و نظام اقتصادی شبان‌کاری بودند. آنان تربیت یافته‌ی صحراها و دشت‌ها بوده و به زندگی آزاد و بی‌قید و بند و شرط خوگر شده بودند حفاظت از دام و رمه و مرتع و تلاش برای حفظ قبیله و اقتصاد قبیله‌ای مبتنی بر دامپروری و نیز جنگ و مبارزه و شمشیر زدن در جهت صیانت از موازین و حدود و حریم و دارایی‌های قبیله مهم‌ترین قواعد زندگی آنان بود. آنها با فرهنگ و دانش بیگانه بودند. حضور سلجوقیان در ماوراء النهر در آغاز، جستجوی چراگاه و سرزمین تازه برای دام‌هایشان بود. تنها زمانی که با غلبه بر غزنویان به حکومت و قدرت دست یافتند تحت راهنمایی‌ها و آموزش‌های دیوانسالاران ایرانی و عناصر فرهنگی ایران در ماوراء النهر و خراسان آن هم به تدریج و تأنی و آهستگی که تا عهد ملک‌شاه سلجوقی به طول انجامید با دانش و فرهنگ میانه‌ای پیدا کردند. با این حال حتی در عهد آشنایی با فرهنگ و دانش و علم نیز کاملاً زمینه‌های تربیت صحراگری را به دست فراموشی نسپردند. با این که ملک‌شاه و پسرش سنجر به علما و دانشمندان واقعی می‌نهادند و به ویژه ادیبان و شاعران را گرامی می‌پنداشتند. اما آنان هیچ‌گاه همانند ترکان قبل از خود، غزنویان و بعد از خود، خوارزمشاهیان در توجه به دانش و فرهنگ به پای امیران سامانی نرسیدند.

«هرچند سلجوقیان از همان آغاز کار با وجود خاستگاه ترکمانی، بر وفق فرهنگ ایرانی تربیت شدند. باز در احوال و اطوار آنها غالباً نشانه‌هایی از خشونت طبع ناشی از معیشت بیابانی ظاهر می‌شد. (زرین کوب، عبدالحسین: روزگاران تاریخ ایران، ص ۴۹۴)

به هر حال این نکته از شگفتی‌های تاریخ ایران است که پربارترین، جالب‌ترین و پراوازه‌تری ادوار آن در پایان قرون نخستین اسلامی مقارن فرمانروای بیگانه‌وارترین، وحشی‌گونه‌ترین و ناشناخته‌ترین ترکمانان بیابان به‌وجود آمد که در عهد سامانیان و غزنویان بیشتر به حال بیابانگردی و راهزنی در اطراف بخارا و مرزهای شمالی خراسان سر می‌کردند و هیچ‌گونه پیوند قابل ملاحظه‌ای با تمدن و فرهنگ شهرنشینی نداشتند. عامل عمده‌ی توفیق آنها در رسیدن به این موفقیت، اتکای آنها بر ایمان مذهبی و

اعتماد آنها بر دستگاه وزارت بود که هر چند در اواخر چندان استوار نبود. در همان آغاز کار به استقرار دولت و قدرت آنها کمک بسیار کرد. (همو، همان: ص ۴۸۹)

فرهنگ و تمدن ایران در عصر سلجوقی

با وجود آن چه درباره‌ی سابقه‌ی صحراگردی سلجوقیان گفته شد، همان طور که اشاره گردید سرانجام سلجوقیان به دانش و فرهنگ روی آوردند. آنان از دیوانسالاران و وزیران قدرتمند و با نفوذ و آگاه ایرانی همچون ابونصر عمید الملک کندری و خواجه نظام الملک طوسی بهره گرفتند. در عهد ملکشاه سلجوقی نوعی شکوفایی فرهنگی، ادبی و تمدنی در ایران پدید آمد.

تمدن ایرانی و اسلامی در بخش‌های معماری، هنر، صنایع و فنون به راه خود ادامه داد. علوم مختلفی در این عصر رواج داشت و کتاب‌های زیادی در زمینه‌های این علوم تألیف گردید. بزرگان دانش و علم، فقها، علما و دانشمندان بسیاری در این عصر می‌زیستند که در رأس همه‌ی آنان خیام و غزالی قرار داشتند. شاعران، ادیبان، عارفان و صوفیان بسیاری در این زمان زندگی می‌کردند که معروف‌ترین آنها، انوری، سنایی، عطار، خیام، خاقانی، نظامی، ناصر خسرو، ابوسعید ابوالخیر، امیر معزی، خواجه عبدالله انصاری، باباطاهر عریان، مسعود سعد سلمان، نظامی عروضی، سید حسن غزنوی، رشیدالدین و طواط و... بودند.

مدارس بزرگی در این دوره ساخته شد که در آنجا علما و دانشمندان به تدریس و تحقیق و دانش‌آموزان و دانشجویان به تحصیل مشغول بودند. در رأس این مدارس، مدارس نظامیه‌ی خواجه نظام الملک طوسی در بغداد، نیشابور، اصفهان، هرات و... قرار داشت. کتابخانه‌های بزرگی در این مدارس و جاهای دیگر ساخته شد که مراکز تعلیم و آموزش به شمار می‌رفتند و علوم مختلف به جز فلسفه و منطق و یا به عبارتی دیگر علم حکمت، در آن مراکز تدریس می‌شد. (رک: حلمی، احمد کمال الدین: دولت سلجوقیان، ص ۲۶۳-۱۸۶؛ تاجبخش، احمد: تاریخ تمدن و فرهنگ ایران از اسلام تا صفویه، ص ۲۴۹-۹۷؛ صفا، ذبیح‌الله: خلاصه‌ی تاریخ ادبیات ایران، ۱/۱۸۰).

با این حال «در مدت فاصله‌ی بین روی کار آمدن سلجوقیان (۴۳۰ ق) و برچیده شدن دولت خوارزمشاهیان (۶۱۶ هـ.ق)، تمدن و فرهنگ ایران دورانی پر عظمت و ثبات بالنسبه اما بی‌بنیاد، توخالی و تقریباً عقیم را طی کرد که آن را می‌توان دوران کلاسیک فرهنگ در تاریخ ایران اسلامی تلقی کرد. دوران درخشندگی خالی از اعتلا و یک عظمت عاری از امید ارتقا» (زرین کوب، روزگاران تاریخ ایران ۴۷۸)

سلجوقیان و علوم عقلی

با وجود پیشرفت علوم در دوره‌ی سلجوقیان و تأسیس مراکز علمی و مدارس بسیار، این علوم و دانش‌ها بیشتر نقلی و دینی بودند و در مراکز، مدارس، کتابخانه‌ها و خانقاه‌ها نیز همین علوم تدریس می‌شد و بیشتر آثار و کتاب‌هایی هم که نوشته شد. در این زمینه‌ها بود. به هر حال علوم نقلی، شرعی و دینی بر سایر علوم ترجیح داده می‌شد. از میان علوم عقلی، شرعی، ادبی و نقلی به علوم عقلی کمترین توجه یا بی‌توجهی می‌شد و به بیان دیگر و بهتر با آن مخالفت می‌گردید.

«علوم رایج این عصر شامل علم قرائت، تفسیر، حدیث، فقه، لغت، تاریخ، ادبیات، عرفان، دین، کلام، طب، ریاضی، نجوم و حکمت بود. بیشترین آثار و کتاب‌ها در زمینه‌های علوم دینی، شرعی، نقلی نوشته شده و کمترین نوشته‌ها و تألیفات در زمینه‌های دانش ریاضیات، نجوم، طب و به ویژه فلسفه و حکمت بود. بیشتر دانشمندان هم در زمره‌ی فقها، مفسران، متکلمان و... بودند.» (رک: حلمی: دولت سلجوقیان، ص ۱۹۵-۲۱۵ و ۲۶۳-۲۴۵)

«فلسفه و علوم عقلی در این عهد با مقاومت شدید اهل شرایع و ادیان و خاصه فقهای اسلامی مواجه گردید و آن آزادی که تا اواخر قرن چهارم هجری و تا حدی در نیمه اول قرن پنجم برای علمای علوم عقلی و حکما در اظهار عقاید خود وجود داشت، به تدریج از میان رفت و صاحبان آرای فلسفی ناچار شدند عقاید خویش را بیشتر از سابق با آرای اهل مذاهب بیامیزند و فلسفه را در همان طریق به کار برند که علم کلام را به کار می‌برند.» (صفا: تاریخ ادبیات ایران ۱۸۵) فلسفه به ویژه حکمت سینایی در این عصر مورد انتقاد متشرعه‌ی اهل سنت واقع شد. (زرین کوب: روزگاران تاریخ ایران ص ۴۸۳)

در مدارس دینی شاگردان، مجاز به خواندن کتب علوم عقلی، به ویژه فلسفه نبودند و از مباحثه‌ی فلسفه، هندسه و نجوم منع شده بودند. آنها می‌بایست تنها به بحث و گفتگو در حوزه‌ی علوم دینی و شاخه‌های مختلف آن بپردازند. (حلمی: دولت سلجوقیان ص ۲۴۵)

مواد تدریس عبارت بود از فقه و حدیث و تفسیر و علوم ادیبه و علم حساب و طب، اما تدریس علوم عقلی (به جز حساب و طب) در این مدارس دینی و دولتی، ممنوع بود و معمولاً اینگونه علوم را در حوزه‌های درسی خصوصی و یا در بیمارستان‌ها و رصدخانه‌ها و امثال آنها تعلیم می‌دادند. (صفا: همان، ۱۸۲ - ۱۸۱) دوران سلجوقیان «در زمینه‌ی حکمت یک دوران انحطاط واقعی است.» (زرین کوب: همان، ص ۴۹۳)

علل رکود علوم عقلی در عصر سلجوقیان

رکود علوم عقلی در دوران سلجوقیان علل مختلفی داشت که در رأس همه‌ی این علل از سیاست حکوت و طرز سلوک و بینش و روش علما و فقهای وقت باید یاد کرد. در کنار این علل، عوامل دیگری نیز وجود داشت که مبارزه و مقابله و مخالفت با علوم عقلی را افزون می‌کردند مثل دشمنی که عرفا و ادیبان و شاعران با علوم عقلی و فلسفه و حکمت در پیش گرفته بودند. خصومت بنیادی خلفای عباسی از متوکل به بعد با علوم عقلی و فلسفه و منطق به دلایل سیاسی و حکومتی نه دینی و مذهبی، تبعیت و پیروی سلجوقیان از این روش عباسیان و نیز تعصب برخی از دیوانسالاران به ویژه خواجه نظام الملک طوسی وزیر آلب ارسلان و ملک‌شاه سلجوقی در مذهب شافعی و مخالفت بنیادی وی با سایر مذاهب از جمله شیعه از عوامل دیگر این رکود بوده است. به علاوه سرکوب شدید اسماعیلیه که پیرو بهره‌گیری از عقل و منطق و مشهور به خردگرایی بودند نیز در این روند تأثیر گذار بود.

افول کلام معتزلی که مبتنی بر خردگرایی بود و استیلای کلام اشعری که بر نقل تأکید می‌کرد و تسلط جریان‌های خرد گریز و خرد ستیز بر علم و دانش، نتیجه‌ی نهایی این روند و جریان بوده است. از میان علوم متکی بر عقل، برخی از دانش‌ها که نیاز فوری و عاجل به آنها احساس می‌شد و زیانی برای حکومتگران، خلفا، سلاطین، علما، فقها و

موقعیت سیاسی و اجتماعی و طبقاتی و شغلی آنها نداشت مثل دانش ریاضی و نجوم و طب چندان مورد مخالفت و بی مهری قرار نمی‌گرفت اما علومی مانند فلسفه و منطق که با چون و چرا و طرح سؤال و پرسشگری و چالشگری موقعیت سیاسی و حکومتی خلفا و سلاطین و موقعیت طبقاتی، اجتماعی، اقتصادی و شغلی علما و فقها را تهدید می‌کرد، به شدت مورد بغض و عداوت و سرکوب قرار می‌گرفت و منکوب می‌شد. برخی معتقدند؛ عوامل بسیاری در عصر سلجوقی در تضعیف این علوم عقلی نقش داشتند که همانا پرداختن به مسایل سیاسی و اجتماعی، تأیید شدن عالمان دین و قدرتی که در اختیار داشتند و تعصب شدید فقها، علما، سلاطین، امیران و صاحب منصبان به عقاید مذهبی‌شان بود. (حلمی، دولت سلجوقیان، ص ۲۵۳) اینک به هر یک از عوامل و علل رکود علوم عقلی در عصر سلجوقیان پرداخته می‌شود:

۱- سیاست خلفای عباسی

خلفای عباسی پیرو مذهب شافعی بودند و در عقیده‌ی دینی خود تعصب زیادی داشتند. که البته این تعصب آنها همچون امویان نه از درد دینداری بلکه برخاسته از مصالح سیاسی و حکومتی آنان بود. در واقع آنها دین و مذهب را وسیله و ابزاری برای رسیدن و دستیابی به اغراض دنیوی و قدرت مادی و اقتصادی و مصالح و منافع حکومتی و سیاسی خود قرار داده بودند و از دین و مذهب استفاده‌ی ابزاری کرده و نگاهی شیء انگارانه به آن داشتند. بر این اساس فقه و کلام مذهبی را برگزیدند که تمام این اهداف آنها را تأمین و تضمین می‌کرد. تحقق این موضوع میسر نمی‌گردد مگر مذهبی را بر می‌گزیدند که نقل را بر عقل ترجیح می‌داد و از پرسشگری و چون و چرایی که موقعیتشان را تضعیف می‌کرد و به خطر می‌انداخت، به دور می‌بود و آن مذهب، مذهب شافعی بود. نکته‌ی دیگر اگرچه برخی از خلفای عباسی از جمله مأمون گرایشاتی به عقل و دانش‌های عقلی یعنی فلسفه و منطق یونانی داشتند و کلام معتزلی را که بر عقل تکیه داشت، می‌پسندیدند اما از زمان متوکل عباسی اوضاع به گونه‌ای دیگر شد. «متوکل علی الله (۲۴۷-۲۳۲ هـ ق) به اهل سنت و اهل حدیث بسیار متمایل بود که او را در مقابل کسانی مثل مأمون و معتصم و واثق که در این باب اهل نظر بودند،

قرار می‌داد.» (همو، همان جا) «وقتی خلافت به متوکل رسید بحث و جدل و مناظره را که در ایام معتصم و واثق و مأمون میان مردم معمول بود، ممنوع داشت و کسان را به تعلیم و تقلید او داشت و بزرگان و محدثین را گفت تا حدیث گویند و مذهب و سنت و جماعت را رواج دهند.» (مسعودی: مروج الذهب ۴۹۶) او مجادله در کار دین را قدغن کرد.» (همو: التنبیه و الاشراف، ص ۳۴۶) این شرایط اوضاع را بر فلاسفه و متکلمان و معتزلیان و طرفداران علوم عقلی مانند شیعیان اسماعیلی و اثنی عشری سخت کرد و آنها را در تنگنا قرار داد.

۲- سیاست سلاطین سلجوقی

سلاطین سلجوقی نیز پیرو مذهب سنت و جماعت بوده و حنفیان متعصبی بودند. (رک راوندی: راحة الصدور و...، ص ۱۹-۱۷) آنان به دلیل نیازی که به کسب مشروعیت سیاسی از سوی خلیفه‌ی عباسی داشتند و برای این که خود را پای بند و ملتزم به دستگاه خلافت و رهبری معنوی و دینی خلفا نشان دهند که بر مذهب اهل سنت و جماعت شافعی بودند بر تعصب خود می افزودند. اما این تعصب صرفاً و واقعاً برای خدمت به دین و مذهب ابوحنیفه نبوده بلکه در جهت رسیدن به اهداف سیاسی و مصالح حکومتی بود. «ترکمانان سلجوقی و دیگر طوایف ترک، یا غلامان امارت یافته‌ی آنان نیز که عادتاً بر مذاهب اهل سنت و به حکم سادگی طبع مردمی خرافی و متعصب بودند بعد از غلبه بر ایران و تشکیل حکومت، همین سیاست محمود غزنوی در آزار مخالفان مذهبی را دنبال کردند و به ویژه در تأیید و تقویت خلفای بغداد که در دوره‌ی قدرت آل بویه بسیار ضعیف شده بودند، همت گماشتند. ظاهر این امر در این راه اظهار اعتقاد به تسنن بود ولی حقیقت آن بود که غلامان و قبایل ترک از غزنویه به بعد، به سبب آن که از نژاد ایرانی نبودند و نسب سازی آنان نیز در اعتقاد نژادی ایرانیان به امر سلطنت چندان کارگر نمی‌افتاد ناگزیر به طرف سیاست مذهبی اسلام می رفتند که ریاست به نژاد نیست بلکه به تقوی و اجرای احکام الهی است. پس آنها می کوشیدند که به اجرای احکام دینی تظاهر کنند تا استحقاق خود را در حکومت بر مسلمانان ثابت نمایند.» (صفا: تاریخ ادبیات ایران، ص ۱۷۲)

مشکل می‌توان پذیرفت که اقدامات شاهان سلجوقی، نتیجه‌ی اعتقاد راسخ آنان به مذهب ابوحنیفه باشد بلکه بیشتر به دلیل حوادث سیاسی و کسب اقتدار مدافع مذهب حنفی بوده‌اند چه این‌که سپردن مقام وزارت به شافعی متعصبی چون خواجه نظام الملک، ناقض این نظریه است. حتی شاه سلجوقی آلب ارسلان، وزیر هم مذهب خود ابو نصر عمید الملک کندی حنفی مذهب را دستگیر و به تحریک رقیب مذهبی‌اش خواجه نظام الملک شافعی که اینک در مقام جانشینی وی خلعت وزارت در بر کرده، به قتل می‌رساند. هم چنین سلاطین سلجوقی وزیران شیعه مذهب را نیز به کار می‌گرفتند، کسانی مانند سعد الملک آبی و مجد الملک ابوالفضل باسلانی، وزیران محمد بن ملک شاه و بر کیارق. این کار نشان از ضرورت همکاری با پیروان مذاهب دیگر در برابر پدیده‌های سیاسی-اجتماعی نو ظهور از نظر ترکان دارد. (حلمی: دولت سلجوقیان، ص ۱۵۳)

نتیجه‌ی اتخاذ چنین سیاستی در امر مذهب و حکومت و دولت سرکوب و بر اندازی و قلع و قمع تمامی مخالفان و همه‌ی کسانی که با این روش، شیوه و سیاست سر توافق و سازگاری نداشتند. به همین دلیل به جز مذاهب شافعی و حنفی تمام گروه‌های مذهبی عقل‌گرا که مخالف سلجوقیان بودند شامل شیعه‌ی امامی اثنی عشری، اسماعیلیه و جریانات خردگرا مثل معتزلیان و فلاسفه و متکلمان و صاحبان علوم عقلی که موجبات هراس و یا خطری را برای سلجوقیان فراهم می‌آوردند، سرکوب می‌شدند. این سیاست از عوامل رکود علوم عقلی بود که بر پرسشگری و چالشگری استوار بود و موقعیت سیاسی و حکومتی سلاطین سلجوقی را در معرض آسیب قرار می‌داد.

۳- جهت‌گیری نهاد دیوانسالاری

نهاد دیوانسالاری در عهد سلجوقی که در رأس آن دیوان وزارت به ریاست وزیر قرار داشت از قدرت زیادی بر خوردار بود. وزیران بزرگ این عهد از جمله ابو نصر عمید الملک کندی وزیر آلب ارسلان و به ویژه خواجه نظام الملک طوسی وزیر آلب ارسلان و ملک‌شاه سلجوقی در مقایسه با وزیران عصر غزنویان از نفوذ و اقتدار بسیاری بهره‌مند بودند. از میان این وزیران خواجه نظام الملک طوسی شافعی مذهب که با توطئه‌ی خود اسباب قتل عمید الملک کندی وزیر حنفی و هم مذهب آلب ارسلان را فراهم ساخت

در عقاید دینی و مذهبی خود تعصب فراوانی از خود نشان داد. او از میان مذاهب اسلامی تنها دو مذهب شافعی که خود او و نیز خلفای عباسی بدان اعتقاد داشتند و هم چنین مذهب حنفی که سلجوقیان بدان پای بند بوده و سلاطین غزنوی به ویژه محمود در آغاز بدان معتقد بود را مذاهب پاکیزه و نیک می‌شمرد و بقیه‌ی مذاهب و پیروان آنها را از دایره‌ی اسلام خارج می‌دانست و بدان‌ها نسبت کفر و بی‌دینی می‌داد.

خواجه نظام الملک در این باره می‌نویسد: «در همه‌ی جهان دو مذهب است که نیک است و بر طریق راست اند، یکی حنفی و دیگری شافعی...» (نظام الملک طوسی: سیرالملوک «سیاست نامه» به کوشش هیوبرت دارک، ص ۱۲۹) وزیر از قول محمود غزنوی می‌نویسد: «و لشکریان ترک همه مسلمانان پاکیزه اند و حنفی بر دیلمان و زنادقه و باطنی گماشتم... و شغل و عمل همه خواجهگان و متصرفان خراسانرا فرمودم که ایشان یا حنفی یا شافعی پاکیزه باشند.» (همان: ص ۸۸)

جهت‌گیری مذهبی خواجه نظام الملک و تعصب مذهبی وی برای حمایت و جانبداری واقعی از دین و مذهب نبود بلکه سیاست مذهبی و سمت‌گیری دینی او در جهت حمایت از مذاهب نیک و پاکیزه‌ی حنفی و شافعی به منظور استحکام سیستم حکومت و سلطنت و به تبع آن ماندگاری نهاد وزارت و قدرت سیاسی خود و خاندان وزارت بود. نظام الملک به همین دلیل با نوشتن کتاب سیاست نامه با هدف آموزش سیستم سیاسی و کشورداری متمرکز و قدرتمند و نیز تأسیس مدارس نظامیه با انگیزه‌ی تربیت مبلغان مذهبی شافعی و کارمندان اداری مجرب برای مقابله با چالشهای خردگرایانه‌ی فرقه‌ی اسماعیلیه و تقویت نهاد دیوانسالاری گامهای مهمی در این راه برداشت. نظام الملک حامی بزرگ فقه و فقهای شافعی و کلام اشعری بود. به طوری که «مدرسان نظامیه تقریباً همیشه از بین بزرگان علمای شافعی عصر انتخاب می شدند.» (زرین کوب: روزگاران تاریخ ایران، ص ۴۸۶) مواد تدریس در مدارس نظامیه و سایر مدارس عبارت بود از فقه و حدیث و تفسیر علوم ادبیه و علم حساب و طب. (صفا: همان، ص ۱۸۱) تدریس علم حساب که در فقه بدان نیاز بود در مدارس از جمله نظامیه رواج داشت. به علاوه در مدارس نظامیه فقط فقه شافعی تدریس می‌شد. (حلمی، ص ۶-۲۴۵) البته به جز مدرسه‌ی مستنصریه‌ی بغداد که در آن فقه و کلام هر چهار مذهب اهل سنت: [شافعی، حنبلی،

مالکی، حنفی] تدریس می‌شد هر یک از مدارس به تدریس فقه و کلام خاصی اختصاص داشت. (صفا: همان، ۱۸۲-۱۸۱) در مدارس نظامیه بغداد و نیشابور بزرگ‌ترین علما و متکلمان و فقهای شافعی تدریس می‌کردند یعنی ابو حامد محمدبن محمد غزالی طوسی (وفات ۵۰۵ هـ-ق) و شیخ ابواسحاق شیرازی (وفات ۴۷۸ هـ-ق) که در نظامیه نیشابور تدریس می‌کردند. (زرین کوب: همان، ۴۸۶-۴۸۵) بدین ترتیب جهت‌گیری‌های سیاسی، مذهبی، و علمی و آموزشی نهاد دیوانسالاری وقت در عصر سلجوقی به ریاست وزیر در دیوان وزارت از عوامل دیگر رکود علوم عقلی در این عصر بود.

۴- تسلط گروه‌های خردگرای و خرد ستیز

یکی دیگر از عوامل رکود علوم عقلی در عصر سلجوقیان تسلط گروه‌های خردگرای و خردستیز شامل فقهای قشری و ظاهر نگر، متکلمان اشعری مذهب (مسلك)، صوفیان و متصوفه و اهل خانقاه، محدثان و مفسران مخالف کاربرد عقل در تفسیر حدیث و حتی ادیبان و شاعران بود. لازم به یادآوری است که میان فقها و علمای قشری نگر و درباری که گاهی دین و مذهب را در جهت منافع مادی و طبقاتی و موقعیت اقتصادی و شغلی خود تعبیر و تفسیر می‌کردند با علما و فقها و متکلمانی که واقعاً با دین و مذهب مشکل داشتند و بر مبنای فهم خویش و معرفت زمانه، دین را تفسیر و درباره‌ی دیگران قضاوت می‌کردند، تفاوت زیادی وجود داشت. همانطور که گفته شد از قرن پنجم هجری قمری یادگیری علوم عقلی در مدارس خراسان و سپس عراق و دیگر سرزمین‌های اسلامی ممنوع شد و در این مناطق جز ادبیات و علوم دینی چیزی تدریس نمی‌شد. این کار از رونق و رواج علوم عقلی و از علاقه‌ی جویندگان آن علوم کاسته بود. یادگیری علوم عقلی نزد عالمان مسلمان کاری ناپسند بود، آنها تدریس آن علوم را حرام کرده بودند، از این رو اساتید فلسفه و علوم عقلی شاگردان خود را بیرون از مساجد و مدارس آموزش می‌دادند. (حلمی: دولت سلجوقیان، ص ۲۴۷ و ۲۵۴).

معروف است که علوم عقلی و در رأس آنها فلسفه با تعصب و مقاومت شدیدی در این عصر روبه رو شد. علمای اهل سنت و حدیث و مسلمانان معتقد به ظواهر احکام و

آیات هرگونه بحث و استدلال و رجوع به عقل برای حل معضلات دینی را جسارتی بزرگ و بیش از حد متعارف می‌دانستند. فلسفه و حکمت از جمله علمی علمی بودند که با آنها مبارزه شد و مورد نفرت قرار گرفت. (همو: ص ۲۵۳). نکته‌ی حائز اهمیت این است که مخالفت‌ها با فلسفه و منطق و به طور کلی علوم عقلی بیشتر مربوط به جهان تسنن و علما و فقهای اهل سنت بود که در آن زمان اکثریت جمعیت ایران و بیشتر علما و نیز سلاطین، از اهل سنت و جماعت بودند. اهل تسنن پیرو فقه و کلام اشعری بودند که مؤسس آن ابوالحسن اشعری از علمای قرن سوم هجری قمری بود در حلیکه در جهان تشیع کلام معتزلی حاکم بود که حاکمیت و تکیه بر عقل و استدلال و در نتیجه فلسفه و منطق و علوم عقلی و فلسفه‌ی مشایی ارسطویی و حکمت مشایی سینوی (ابن سینا) را پذیرفت و به صورت نظری و عملی بدان ملتزم بود. نمایندگان جهان تشیع در این زمینه، شیعه‌ی امامیه اثنی عشری (دوازده امامی) و اسماعیلیان بودند. اگرچه جهان تشیع نیز به طور کامل از مخالفت با علوم عقلی به دور نماند.

«فلسفه‌ی ابن سینا، خاصه از جنبه‌های تمثیلی و جهان‌شناختی آن، در جهان شیعه مورد تعلیم و تعلّم و گسترش بود، در صورتی که در جهان تسنن، نظر استدلالی وابسته‌ی به فلسفه‌ی مشایی، به نام ناسازگاری آن با شعائر و اصول عقاید وحی اسلامی مطرود ماند.» (نصر، سید حسین: علم و تمدن در اسلام، ترجمه‌ی احمد آرام، ص ۳۳۴)

با این حال طبق برخی اظهار نظرها «درست است که فلسفه، مخصوصاً حکمت سینایی در عصر سلجوقیان مورد انتقاد متشرعه‌ی اهل سنت واقع شد و از جمله ایرادهایی که از جانب امام ابوحامد محمد غزالی (وفات ۵۰۵ هـ.ق) بر آن وارد آمد، تا چندین نسل بعد به وسیله‌ی متفکران اهل شرع تکرار شد اما این اعتراضات بر خلاف مشهور به کلی مانع از توجه مستعدان عصر به حکمت و مسایل فلسفی نگردید. (زرین کوب: روزگاران تاریخ ایران، ص ۴۸۳) با وجود این اظهار نظرها باید گفت «در سرزمین ایران با آغاز تسلط شاهان غزنوی و ترکان سلجوقی، تعصب دینی و اعتقاد به آرای اهل سنت و حدیث و فرار از عقاید معتزله و حکما شروع شد. با ظهور تعصب مذهبی و رواج سیاست دینی در جانب ایران از قرن پنجم به بعد آن آزادی عقاید که تا اواخر قرن چهارم وجود داشت از میان رفت و جای خود را به خشکی و سبک مغزی داد و از اینجاست که

می‌بینیم از این پس یا صاحبان آرای فلسفی به سختی مورد تعقیب واقع شدند و یا ناچار گردیدند که عقاید خویش را به شدت و بیشتر از سابق با آرای اهل مذاهب بیامیزند و فلسفه را در همان طریق به کار برند که علم کلام را به کار می‌بردند.» (صفا، ذبیح الله: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ۱، ۱۳۶). ابوحامد محمد غزالی (۵۰۵-۳۵۰ هـ-ق)، آوازه و شهرت مخالفت با فلسفه و علوم عقلی در عصر سلجوقیان و قرن پنجم هـ-ق در جهان اسلام و ایران در افکند که به لقب امام و حجه الاسلام معروف بود. سید حسین نصر می‌نویسد: «حیات عقلانی اسلام را پس از حملات اشعری و غزالی بر فلسفه‌ی عقل گرایانه به طور کلی می‌توان به عنوان انتقال تدریجی از عقل‌گرایی فلسفه‌ی ارسطویی به حکمت اشراقی و شهودی اشراقیان و صوفیان توصیف کرد.» سنت عقلانی اسلامی در ایران، ص (۱۸۹) به گفته‌ی زرین کوب: این «فیلسوف ضد فلسفه» که در آغاز به فلسفه‌ی گرایشی داشت، بعد ها به مخالفت جدی و بنیادی با فلسفه برخاست. «غزالی یک چند نیز به دنبال فروغ فلسفه رفت. مقاصد الفلاسفه‌ی او حاصل این جستجو بود حتی وقتی مقاصد الفلاسفه را می‌نوشت آن سخنان را ناپذیرفتنی می‌دید و نادرست.» (فرار از مدرسه-۱۰۷۹) غزالی در کتاب‌های المنقذ من الضلال و مقاصد الفلاسفه و تهافت الفلاسفه دلایل بسیاری در ابطال شیوه‌ی حکما و عقاید آنان اقامه و همین افکار را در فاتحه العلوم نیز دنبال کرده است. (صفا: خلاصه‌ی تاریخ ادبیات ایران، ص ۱۸۶-۱۸۵). غزالی پس از آشنایی با فلاسفه و آرای حکمای یونانی، افلاطون و ارسطو به ویژه فلسفه‌ی مشایی ارسطو و نیز آشنایی با آرای فلاسفه‌ی مسلمان مثل ابواسحاق کندی، فارابی و ابن سینا، کتاب‌های فلسفی خود یعنی مقاصد الفلاسفه و تهافت الفلاسفه را نوشت و حتی بر مبنای مطالب کتاب مشکوة الانوار با فلسفه‌ی نو افلاطونی فلوطین فیلسوف اسکندرانی آشنایی داشت. دلیل غزالی برای این کار، آن بود که می‌خواست با براهین و ادله‌ی فلسفی، آرای حکما و فیلسوفان را زیر سؤال ببرد و عقاید آنان را نقض، ابطال و رد کند. «اگرچه [او] از علم کلام که استادش امام الحرمین جوینی به او آموخته بود، در این زمینه بهره گرفت ولی بزودی آن را بیپه‌وده یافت و رها کرد و در رد فلسفه به خود فلسفه رجوع کرد. هدف وی از نزدیک شدن و آشنایی با فلسفه استفاده از ابزارها و روشهای فلسفی در رد فلسفه بود چرا که او به حکمت حکما چندان خوشبینی نداشت و مخالف با هرآنچه به فرهنگ غیر

اسلامی تعلق داشت احدی لازمه‌ی تربیت متکلمانه‌ی او بود.» (زرین کوب: فرار از مدرسه- ۱۰۸۹) او ایمان، کلام و عرفان را راههای روشنایی، سعادت و رستگاری می دانست. اثر محوری غزالی در زمینه‌ی رد فلسفه و علوم عقلی کتاب تهافت الفلاسفه‌ی اوست. «غزالی در این کتاب بیست مسأله از مسایل مختلف فلسفی را مطرح می کند و در آنها تناقض اندیشه‌ها و لغزش حجت‌های فلسفی ایشان را با عبارتی نسبتاً ساده ولی پر از طنز و ریشخند و طعنه‌های فلسفی بیان می کند. در سه مسأله آنها را تکفیر می کند و در هفده مسأله به تناقض و بدعت منسوبشان می‌دارد.» (حایی، تاریخ تمدن در اسلام، ص ۱۳۶).

غزالی کتاب تهافت الفلاسفه را در مذمت فیلسوفان و ذکر برخی از ادله‌های کفر آنان به رشته‌ی تحریر در آورد. چنان که وی در آغاز کتاب تهافت الفلاسفه درباره‌ی ریشه‌ی کفر برخی از افراد می نویسد: «و جز این نیست که ریشه‌ی کفر آنها شنیدن نام‌های بزرگ و دهشتناک است از قبیل سقراط، بقراط، افلاطون و ارسطو و امثال آنها.» (ص ۶۰) بی‌شک وی به حیثیت فلسفه‌ی مشایی لطمه‌ای قابل ملاحظه وارد آورد. (زرین کوب: کارنامه‌ی اسلام، ص ۱۱۷) بعدها فردی به نام ابن رشد، فیلسوف قرطبی اندلس (اسپانیا) به دفع از فلسفه برخاست و کتاب تهافت التهافت را در رد تهافت الفلاسفه‌ی غزالی نوشت که تا حدودی از فلسفه دفاع کرد ولی نتوانست به طور کامل آن را احیا کند. «ابن رشد نیم قرن بعد به دفاع از فلسفه‌ی مشایی و حکمت ارسطویی و رد تهافت غزالی دامن همت به کمر بست و تا آنجا که می توانست نکته‌های سفسطی و ضعف استدلال‌ات غزالی را در تهافت لتهافت نشان دهد اما حق این است که اعتراضات غزالی بر فلسفه‌ی بسیار کوبنده و ماهرانه نوشته شده بود و به تعبیر اهل اصطلاح «ضربت غزالی بر پیکر فلسفه چنان کشنده بود که پس از آن دیگر فلسفه در مشرق زمین کمر راست نکرد» (کوربن، هانری: تاریخ فلسفه‌ی اسلامی، ص ۲۵۶) و به جرأت می‌توان گفت که حال زاری که فلسفه و فلاسفه از اواخر سده‌ی پنجم تا کنون داشته و دارند نتیجه‌ی همین ضربت بوده است.» (حلبی: تاریخ تمدن در اسلام - ص ۱۸۳) غزالی سخنگوی مذهب اشعری بود که در آن زمان عین اسلام راستین اهل سنت به شمار می‌آمد. (کوربن ص ۲۵۷)

با این که حمله‌های غزالی به فلسفه و فیلسوفان از سر دینداری و درد ایمان دینی مردم صورت گرفته ولی با توجه به این نکته که وی بزرگ‌ترین متکلم اشعری شافعی

مسلک او را به استادی و تدریس در نظامیه‌ی بغداد بر گماشته بود، افکار و اندیشه‌ها و آثارش در تحکیم موقعیت سیاسی و دستگاه صدارت و دیوانسالاری و نیز استحکام و تثبیت حکومت سلجوقیان بی‌تأثیر نبوده است.

یکی دیگر از علمایی که به فلسفه و فیلسوفان تاخت و به نقض و ابطال آرای آنها پرداخت و تالی و ثانی غزالی محسوب می‌شود، فخرالدین رازی (۶۰۶-۵۴۳ ق) بود. وی به دلیل شبهات و شک و تردیدهای زیادی که بر فلسفه و فیلسوفان و علوم عقلی روا داشت به امام المشککین (پیشوای شک‌کنندگان) نامبردار و مشهور گردید. «اعتراضات و تشکیکات او بیشتر در مسایل فلسفی، کلامی و علمی بو و در تقریر عقاید اسلامی و تفسیری بنا به اصول اشعریه و فقه اهل سنت عمل می‌کرد.» (میان محمد شریف: تاریخ فلسفه در اسلام، تاریخ فرهنگ و تمدن در اسلام، ص ۸۲)

مهم‌ترین اثر فخرالدین رازی در تشکیک و تردید در فلسفه و علوم عقلی شرح اشارات و التنبیهاات ابوعلی سیناست. اگرچه فخر رازی بیشتر متکلم است تا فیلسوف اما در فلسفه نیز صاحب آرا و آثار زیادی است. کتابی در فلسفه به نام مباحث المشرقیه نوشته که بسیار معتبر است. (حلبی: همان، ص ۱۴۴)

یکی از چهره‌های بسیار مؤثر و متنوع‌الجهات این نهضت که نقش مهمی در حمله بر ضد عقل‌گرایان ایفا کرد، فخرالدین رازی بود که مجدد و محیی اسلام در سده‌ی ششم ق/ دوازدهم. م شناخته شده است چنان که غزالی در سده‌ی پنجم ق/ یازدهم. م دارای همین مقام بوده است. رازی را از بسیاری جهات می‌توان غزالی دوم خواند و در حقیقت و بی‌اغراق می‌توان او را یکی از بزرگ‌ترین متکلمان اسلام به شمار آورد. دوره‌ی حیات امام فخر از خیلی جهات تکرار سیر زندگانی غزالی است، مانند سلف بزرگوار خود، او نیز مذهب شافعی داشت و در همه‌ی علوم فلسفه متبحر بود و در عین حال نسبت به بسیاری از جنبه‌های میراث یونانی دشمنی می‌ورزید، آرای فیلسوفان اسلامی را نقد می‌کرد و متمایل به تصوف بود. در کلام که پیرو مکتب اشعری بود و یقیناً از غزالی و امام الحرمین [جوینی] متأثر بود. (نصر: سنت عقلانی اسلامی در ایران، ص ۱۹۰-۱۸۹)

نقش اساسی امام فخر در حیات عقلانی اسلام، عبارت از تأیید سیاست مذهبی خلافت روزگار خویش بود تا به سود علم کلام، فلسفه‌ی عقلی را تضعیف کرده و متوقف

سازد. (همو، ص ۱۹۰) اگرچه بعدها خواجه نصیر طوسی اعتراضات و تشکیکات امام فخر را در شرح اشارات [والتنبیهات] شیخ [الرئیس ابوعلی سینا] رد کرد و از فلسفه دفاع نمود. (زرین کوب: کارنامه اسلام، ص ۱۲۰)

عالم دیگری که کمتر از غزالی و فخر رازی معروف است، محمدبن عبدالکریم شهرستانی (متوفای ۵۴۸ق) صاحب کتاب معروف الملل و النحل است. او در رد عقاید ابن سینا کتابی به نام مصارع الفلاسفه نوشت که خواجه نصیر طوسی در اثری به نام مصارع المصارع بدان پاسخ داد. (همان: ص ۱۱۹) علمایی مانند ابوالفرج ابن الجوزی در کتاب تلبیس ابلیس و فریدالدین عمرغیلانی در کتاب حدوث العالم این فکر و رویه را ادامه دادند.

بر این اساس یکی از دلایل مهم خردگریزی و خردستیزی، تسلط کلام اشعری بود که به ظاهر روایات و احادیث و دین توجه می‌کرد و پرداختن به معنی و باطن امور و استدلالات عقلی را رد می‌نمود. اشاعره خود از دل معتزله برآمدند و در آغاز پیرو عقل و منطق بودند ولی بعدها با همان روشهای عقلانی جدلی به مقابله با معتزلیان برخاستند و چون به روشهای معتزله آگاهی داشتند در این پیکارهای جدلی پیروز از میدان به در آمدند.

«معروف بود که پیشوایان دین، فقها و زهاد، لفظ علم را تنها بر علمی که از پیامبر(ص) رسیده باشد، اطلاق می‌کردند و جز آن را نافع نمی‌دانستند و معتقد بودند علمی که نفع آن به اعمال دینی بر نگردد، علمی بی‌فایده است. متکلمان شیعه نیز مانند سنیان با فلاسفه و حکما دشمن بودند و آنان را دشمنان دین و منکر توحید می‌شمردند و به فلاسفه به ویژه بو علی سینا حمله می‌کردند. این شرایط سبب شد ریاضی دانان، فلاسفه، متکلمان و معتزلیان و نظایر آنها به کفر و الحاد متهم شوند و این فرصتی برای روی کار آمدن اشاعره بود.» (حلمی، دولت سلجوقیان، ص ۲۵۴).

آن چه در کتاب‌ها یافت می‌شد بهتر و بالاتر از آن چیزی بود که عقل درک می‌کرد. عالمی که نصوص و متون دینی و لغوی را بیشتر در حفظ داشت بر عالمی با محفوظات کمتر و تفکر بیشتر برتر بود. از این رو فقیه، محدث و مفسر بیش از فیلسوف و متفکر مورد تکریم بود. این وضع سبب رکود فلسفه و دیگر علوم عقلی شد و با گذشت روزگار،

فقها و محدثان، مفسران، متکلمان اشعری و کرامی [مذهب] و دیگران جای عالمان برجسته‌ی فلسفه، شیمی، طب، طبیعی، ریاضی، منطق و الهیات را گرفتند. (صفا: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ص ۱۳۶-۱۳۵؛ حلمی: همان جا)

در نتیجه‌ی چنین مخالفت‌هایی بود که سرانجام شیخ اشراق شهاب الدین یحیی بن حبش مؤسس حکمت اشراق با سعایت علمای قشری حلب در سوریه و به دستور صلاح الدین ایوبی فرمانروای مصر و شام در ۵۸۷هـ-ق. در سن ۳۸ سالگی به قتل رسید (رک: معین، محمد: فرهنگ فارسی، ذیل کلمه) اگرچه این واقعه در ایران رخ ندادولی نشانه‌ی اوج مخالفت و فشار بر فلاسفه و حکیمان بود.

بدین ترتیب «زیان‌هایی که جلوگیری از بحث و نظر و اعتقاد به تسلیم و تقلید بر اندیشه‌ی بحاث مسلمین که تازه در حال تکوین و ترقی بود، وارد آورد بی‌شمار [بود].» (صفا: تاریخ علوم عقلی، ص ۱۳۵).

از گروه‌های دیگری که به مخالفت با علوم عقلی پرداختند عرفا و صوفیان بودند. «در کنار این عوامل رکود تفکر اسلامی می‌توان گسترش تصوف در قرون ششم و هفتم هجری را نیز به آن اضافه کرد. برخی از محققان از این جریان به عنوان آفت بزرگ علوم عقلی به ویژه فلسفه و استدلال یاد کرده‌اند. اهل تصوف در برابر اهل شرع و پیروان عقل، شهود و اشراق و عشق را وسیله‌ی درک حقایق معرفی می‌کردند و عقل و استدلال را برای وصول به حقیقت ناکافی می‌شمردند و گاه از آن به عنوان حجاب شناخت و معرفت خداوند یاد می‌کردند.» (ولایتی، فرهنگ و تمدن اسلامی، ص ۱۵۷).

صوفیان و عرفا در خانقاه‌ها و رباط‌ها فعالیت و حتی زندگی می‌کردند و به تدریس و تهذیب و تزکیه و آموزش و پرورش شاگردان مشغول بودند. بسیاری از آنان کتاب‌های خود را در خانقاه‌ها و رباط‌ها می‌نوشتند. این مکان: در عصر سلجوقیان گسترش چشمگیری یافته بود و از مراکز مهم علوم و آموزش و تحقیق مسایل دینی و عرفانی بر مبنای کشف شهود و اشراق بود. اگرچه صوفیان و عرفا نیز مانند فلاسفه و حکیمان با مخالفت‌های شدید فقها و متشرعه روبه‌رو شدند. «قوت صوفیه در این عهد و در قرن ششم و هفتم [هجری] نیز بالای بزرگی علوم عقلی علی‌الخصوص فلسفه و استدلال که آن را کافی برای درک حقایق نمی‌دانستند، گردید.» (صفا: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ص ۱۳۷).

دوران سلجوقیان از درخشان‌ترین دوره‌های تصوّف اسلامی است و صوفیان و عارفانی مثل ابوسعید ابوالخیر، امام ابوالقاسم قشیری با وجوه سوء تفاهم میان آنها، در خراسان و خواجه عبدالله انصاری در انصاری در هرات و شیخ احمد ژنده پیل برخلاف گرایش‌های زاهدانه، تصوّف را در محدوده‌ی شریعت تعلیم و ترویج کردند. ابوحماد غزالی طریقت صوفیه را از هر گونه شبهه‌ای که فقها و متشرعه در باب آن نشر کردند، تنزیه و تطهیر کرد. با آن‌که شیخ احمد غزالی [برادر امام محمد] و شاگردش عین القضات [همدانی] به علت افراط‌هایی که در اظهار شطحیات از آنها سر زد مورد سوءظن واقع شدند و عین القضات حتی به همین جهت به فتوای بعضی مفتیان عصر محکوم به قتل گشت. (۵۲۵ ق) سلسله‌های بزرگ صوفیه که به وسیله‌ی نجیب‌الدین عبدالقاهر سهروردی، عبدالقادر گیلانی و شیخ نجم‌الدین کبری به وجود آمد طریقه‌ی تصوّف را با وجود مخالفت متشرعه و مفتیان رواج فوق‌العاده داد. در عین حال رواج تصوّف اهل خانقاه و رونق کار فقه‌های اهل مدرسه به شدت موجب کساد و انحطاط بازار فلسفه و علوم عقلی گشت. (زرین کوب: کارنامه‌ی اسلام ص ۴۹۴-۴۹۳ برای آگاهی بیشتر رک: همو: جستجو در تصوّف ایران، ۱۳۸۶؛ همو: ارزش میراث صوفیه، ۱۳۶۹) گروه دیگری که به مخالفت با فلسفه و منطق و علوم عقلی پرداختند، شاعران بودند که به پیروی از علما و فقها و متکلمان و نیز عرفا و صوفیان، به هم نوایی با آنان برخاستند. از معروف‌ترین آنها سنایی غزنوی، شروانی در قرن‌های ششم و هفتم هجری و بعدها شاعر عارف جلال‌الدین مولوی بودند.

«سنایی غزنوی کمال نفس را در پیروی از تعلیمات دین می‌داند نه در خواندن و دانستن حکمت یونانی:

تاکی از کاهل نمازی ای حکیم زشت خوی همچو دونان اعتقاد اهل یونان داشتن
عقل نبود فلسفه خواندن زبهر کاملی عقل چو جان نبی خواه و نبی خوان داشتن
دین و ملت نی و برجان نقش حکمت دوختن نوح و کشتی نی و در دل عشق طوفان داشتن

مسلمانان مسلمانان مسلمانی مسلمانی از این آیین بی دینان پشیمانی پشیمانی
ببرید از چنین جانی کز و کفر هوا خیزد از ایرا در چنان جانها فرو ناید مسلمانی

شراب حکمت شرعی خورید اندرحریم دین
که محرومند از این عشرت هوس‌گویان یونانی
برون کن طوق عقلانی به سوی ذوق ایمان شو
چه باشد حکمت یونان به پیش ذوق ایمانی

بدین‌گونه سنایی که خود شاعری صاحب خرد بود سخنانی در اکتفا به احادیث و سنن و اعراض از اباطیل یونانیان دارد. (صفا: خلاصه‌ی تاریخ ادبیات ایران، ۱۸۶، ۱/۱۸۶؛ همو: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ۱/۱۳۸)

شاعر دانشمند دیگری که بسیار سخت به حکما و متکلمان که از شیوه‌ی استدلالی حکما پیروی می‌کردند، تاخت، خاقانی شروانی است. او حتی علمای علم جدل را که از متفرعات علم فقه است به سبب استفاده‌ی او که از منطق و اصطلاحات حکما در فن خود داشتند، نبخشود و متهم به گمراهی ساخت. او فلاسفه را تکفیر و فلسفه را که در اصطلاح اهل زمان علم تعطیل نامیده می‌شد تقبیح کرد و این‌گونه سرود:

ای امامان و عالمان اجل	هائ چهل از بر اجل [اجل] منهدید
علم تطیل [فلسفه] مشنود از غیر	سر توحید را خلل منهدید
فلسفه در سخن میامیزید	آنکھی نام آن جدل منهدید
و حل گمراهیت بر سر راه	ای سران پای در و حل منهدید
رحل زندقه جهان بگرفت	گوش همت بر این رحل منهدید
نقد هر فلسفی که از فلسی است	فلس در کیسه عمل منهدید
مرکب دین که زاده عربیت	داغ یونانش بر کفل منهدید
نقل ارسطوره فلاتن را	بر در احسن الملل منهدید
نقش فرسوده فلاتن را	بر طراز بهین حلل منهدید
فلسفی مرد دین میندارید	حیز را جفت سام یل منهدید

او حتی مجوسی‌گری و زرتشتی‌گری را بهتر از فلسفه و فیلسوفان و مرد فلسفی می‌داند:

فلسفی دین مباحش خاقانی
که صلاح مجوس به از آنست

و به روشنی به تکفیر فلاسفه می‌پردازد و فلسفه را کفر و فیلسوفان را گمراه و کافر می‌خواند:

جدلی فلسفی است خاقانی تا به فلسفی نگیری احکامش
فلسفه در جدل کند پنهان و آنگهی فقه برنهد نامش
علم دین پیش آورد و آنگه کفر باشد سخت به فرجامش

(صفا: تاریخ علوم عقلی: ۱۳۷-۱۳۸، همو، خلاصه‌ی تاریخ ادبیات ایران، ۱۸۷-۱۸۶)

در نتیجه‌ی چنین دیدگاه‌ها و اندیشه‌هایی بود که بعدها مولوی نیز عقلیون و استدلالیان را به محک انتقاد کشید و گفت:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود
ظاهر الفاظشان توحید و شرع باطن آن همچو در نان تخم صرع
فلسفی را زهره نی تا دم زند دم زند دین حقش بر هم زند

(مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۰۶-۱۰۵)

۵- افول گروه‌ها و جریانات خردگرا و خردورز

از علل دیگر رکود علوم عقلی در اسلام و ایران و نیز عصر سلجوقیان افول گروه‌ها و جریان‌های خردگرا و خردورز بود. این گروه‌ها و جریانات، شیعیان امامیه‌ی اثنی عشری و اسماعیلیان و نیز معتزلیان بودند که شدیداً مورد مخالفت و دشمنی خلفا، سلاطین، امیران، وزیران، علما و فقهای اهل سنت و حتی صوفیان و عارفان قرار گرفته و سرکوب شدند. قوت گرفتن نهاد خلافت و حکومت سلطنتی، دستگاه صدرات و وزارت و دیوانسالاری، امارت امیران و علما و فقهای که معتقد به مذاهب اهل سنت و جماعت و کلام اشعری بودند و به عنوان گروه‌های خردگرایز و خردستیز به مقابله و مبارزه با جریانات و گروه‌های خردگرا و خردورز می‌پرداختند با طبع موجبات ضعف و ناتوانی و افول جریان خردگرایی و خردورزی و در نتیجه‌ی آن رکود علوم عقلی را فراهم ساخت.

در دوره‌ی سلجوقیان شدیداً با شیعیان به ویژه شیعه‌ی اسماعیلی که از قضا در این زمان با شروع نهضت حسن صباح با آنان به مبارزه برخاستند. مخالفت و مقابله صورت می‌گرفت. این اقدام سلجوقیان ادامه‌ی حرکت غزنویان بود که شیعیان یا قرمطیان دشمنی می‌ورزیدند. (بیهقی: تاریخ بیهقی، ص ۴۴۳ و ۵۰۷) مقابله با شیعیان در دوره‌ی سلجوقیان

نیز تداوم یافت. خلفای عباسی نیز بر شیعیان سخت گرفتند به گونه‌ای که «شاخصه‌ی دوران متوکل [عباسی] سخت‌گیری بر عموم شیعه است» (طوقش، محمد سهیل: دولت عباسیان، ص ۲۰۵) و از دوره‌ی خلافت متوکل، مذهب رسمی دولت عباسی گردید و پیروان مذاهب دیگر، چون شیعیان، معتزله و خوارج مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند. (خضری: تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه، ص ۱۰۹)

دشمنی و مخالفت و مبارزه با شیعیان با عنوان قرمطی و باطنی با خواجه نظام الملک طوسی به اوج خود رسید که سرانجام سبب کشته شدن وی به دست فدائیان اسماعیلی گردید خواجه نظام الملک در سیاستنامه شدیداً به شیعیان تاخت و تحت عنوان قرمطی، باطنی و بد مذهب آنها را مورد لعن و نفرت قرار داد. (فصل چهل‌وششم، ص ۲۸۲-۳۱۱) او برای مقابله با افکار خردگرایانه‌ی شیعیان اسماعیلی مدارس نظامیه را برپا ساخت که تعداد آنها به ۱۲ مدرسه می‌رسید (قادری: همان، ص ۱۳۰)

مهم‌ترین هدف ساخت نظامیه تربیت مبلغان شافعی برای مقابله با روش‌های عقلی و کلام معتزلی اسماعیلیان بود. (رک: شلیبی: تاریخ آموزش در اسلام، ۱۰۲-۱۰۱؛ غنیمه: تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، ص ۱۱۶-۱۲۱؛ الماسی: تاریخ آموزش و پرورش اسلام و ایران، ص ۳۲۹-۳۱۵) سرکوب اسماعیلیان یکی از علل افول عقل‌گرایی محسوب می‌شود. (درباره‌ی اسماعیلیه رک: هاجسن، فرقه‌ی اسماعیلیه، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای، ۱۳۷۸، دفتری، فرهاد: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۱۳۷۵؛ همو: مختصری در تاریخ اسماعیلیه، ۱۳۷۸؛ لوئیس، برنارد: فدائیان اسمائیلی، ۱۳۷۱؛ فدائی خراسانی؛ تاریخ اسماعیلیه یا هدایة المومنین الطالبین، ۱۳۶۲؛ پطروشفسکی: اسلام در ایران، ص ۳۲۰-۲۹۲)

عامل دیگری که سبب افول عقل‌گرایی و در نتیجه‌ی آن رکود علوم عقلی گردید، سیاست سخت‌گیری و سرکوب معتزلیان بود. معتزلیان معتقد به کاربرد عقل و استدلال‌ات عقلی در فهم احادیث و روایات و کتاب خدا بودند و به باطن دین توجه داشتند و در تفسیر مسایل دینی و مذهبی عقل را دخیل قرار می‌دادند. بر خلاف اشاعره که به ظاهر آیات و روایات توجه کرده و هرگونه برداشت و توضیح و تفسیر و دخالت عقل را در فهم امور دینی رد می‌کند. (درباره اشاعره و معتزله؛ رک: شهرستانی، محمدبن عبدالکریم: الملل و النحل، ۱۳۷۳؛ نوبختی: فرق الشیعه، ۱۳۸۱؛ مشکور: تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم هجری، ۱۳۷۲؛ گیب، همیلتون: اسلام بررسی تاریخی، ص ۱۳۷-۱۲۹ اشبولر، برتولد: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ص ۲۸۳-۱/۲۷۴، لمبتون: دولت و حکومت در اسلام، ص ۱۳۵-۱۱۹)

همانطوری که گفته شد سخت‌گیری علیه معتزله که اهل بحث و فکر و استدلال بودند از زمان متوکل عباسی شروع شد و شدت گرفت و تقریباً آنها را در معرض نابودی قرار داد. این شرایط سبب شد ریاضی‌دانان، فلاسفه، متکلمان و معتزلیان و نظایر آنها به کفر و الحاد متهم شوند و این فرصتی برای روی کار آمدن اشاعره بود پس از چندی ترک‌ها سلجوقی بر مسند خلافت [سلطنت] نشستند. در این زمان اهل سنت، محدثان، فقیهان و عوام متعصب فرصتی برای اذیت و آزار فلاسفه و حکما به دست آوردند. (حلمی: دولت سلجوقیان ۲۵۴-۲۵۳) و بدین ترتیب معتزله یا اصحاب تعقل (خردگرایان) یا حتی آزاداندیشان (گیب، اسلام بررسی تاریخی، ۱۳۰-۱۲۹) تضعیف و سرکوب شدند.

علمای اشعری با تألیفات بسیار، همه‌ی توان خود را در شرق ایران برای تکفیر سایر علما [به ویژه معتزله] و اثبات اشتباه فلاسفه به کار بردند. سیطره‌ی متکلمان اشعری نیز در عصر سلجوقی اول به دلیل حمایت سلاطین از آنها بسیار بود و در زمان حامی بزرگشان، نظام الملک، نفوذ دینی و اجتماعی آنها رو به فزونی بود. (حلمی: دولت سلجوقیان، ص ۲۵۲)

بدین ترتیب جریان مخالفت با عقل‌گرایی معتزله که از روزگار امام احمد حنبل بنیان‌گذار مذهب فقهی حنبلی (۲۴۱-۱۶۴ ق) شروع شده بود و با اقدامات ابوالحسن اشعری مؤسس کلام اشعری ادامه یافته بود به وسیله‌ی سخت‌گیری‌های متوکل عباسی در همان قرن سوم هجری تقویت شده و سرانجام در روزگار ترکان غزنوی در نیمه‌ی دوم قرن چهارم و آغاز قرن پنجم و سلجوقیان در قرون پنجم و ششم، بر اثر اقدامات سلاطین سلجوقی و وزیر معروفشان خواجه نظام الملک طوسی و علما و فقهای وابسته به مذهب سنت و جمات شافعی و کلام اشعری تکمیل گردید به فراموشی رفتن معتزلیان و کلام معتزلی که مبتنی بر سنت عقلانی و خردورزی بود، سبب فراموشی و بی‌اعتنایی و بی‌توجهی به اصحاب خرد و حکما، علما و شاعران خردورزی چون فردوسی طوسی در عصر محمود غزنوی و بعدها ناصر خسرو قبادیانی گردید که شایسته بود دست‌کم نامشان در این مقاله آورده شود. این‌گونه بود که چراغ علم به ویژه علوم عقلانی، ریاضی و طبیعی بتدریج رو به خاموشی رفت. (رک، زیبا کلام، صادق، ما چگونه ما شدیم؟، ص ۳۷۰-۳۰۱)

نتیجه

توجه به علوم عقلی شامل فلسفه، منطق، ریاضی، طبیعیات به ویژه فلسفه و منطق در تاریخ و فرهنگ و تمدن اسلامی و ایران برخاسته و ناشی از ضرورت و نیاز اساسی یعنی پاسخگویی به شبهات و ایرادهای مخالفان دین اسلام و غیر مسلمانان شامل یهود، صابی، مسیحی، بودایی، زرتشتی و... بود. به همین دلیل علمای مسلمان به علوم عقلی و در آغاز به فلسفه روی آوردند تا با براهین فلسفی به مقابله با مخالفات اسلام برونند. روزگار درازی برنیامد که بر اثر دخالت علل و عوامل متعددی که در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار گرفت و از وایل قرن سوم هجری و زمان امام محمد احمد حنبل و ابوالحسن اشعری و متوکل عباسی مبارزه و مخالفت با فلسفه و علوم عقلی آغاز و اوضاع دگرگون شد. از رهگذر توجه علمای مسلمان به فلسفه و علوم عقلی، دانش کلام در میان مسلمانان و تمدن اسلامی به وجود آمد. اما بعدها علمای علم کلام یا متکلمان سرسخت‌ترین دشمنان فلسفه و علوم عقلی شدند.

جریانهای خردگرایی مثل معتزلیان و کلام معتزلی و شیعیان از جمله اسماعیلیان معتزلی و خردگرا مورد تزییقات شدید متکلمان و فقهای سنی و دستگاه خلافت عباسی و بعدها ترکان غزنوی و سلجوقی و وزرای مثل خواجه نظام‌الملک قرار گرفتند. جالب آن که مخالفان علوم عقلی به ویژه متکلمان پیرو کلام اشعری از فلسفه و روش‌های فلاسفه سود بردند. اشاعره به دلیل آنکه در آغاز خود معتزلی بودند و از این روش‌ها آگاهی داشتند، در این راه به موفقیت رسیدند. سرکوب، فراموشی و کنار گذاشته شدن معتزلیان و کلام معتزلی و دیگر جریان‌های خردورز و خردگرا و تسلط جریان‌های عقل‌گریز و عقل‌ستیزی چون اشاعره نتایج زیانباری را برای جهان اسلام، فرهنگ و تمدن اسلامی و ایران به همراه داشت. اگر چه متکلمان و فقهای سنی از سردرد دین و دینداری قدم در راه گذاشتند اما بسیاری از این احساس دین و وظیفه برخاسته از ضرورت‌های سیاسی و حکومتی زمانه در جهت منافع خلفای عباسی، ترکان غزنوی و سلجوقی، نهاد دیوانسالاری و دستگاه صدارت وزارت و... بود. با این حال باید گفت که این جریان بیشتر در جهان تسنن رخ نمود و دنیای شیعه (امامیه اثنی عشری و اسماعیلیان) که برخوردار و بهره‌مند از عناصر خردورزی و پیرو کلام معتزلی بود به

ویژه امامیه که بعدها فقه و کلام پویا و اجتهاد عقلانی را برگزید و عقل را به عنوان یکی از چهار منبع شناخت پذیرفت، تا حدود زیادی ولی نه به طور کامل از این آسیب به دور ماند. فراموشی و رکود علوم عقلی در عصر سلجوقیان که بعدها در دوره‌ی مغولان، تیموریان و پس از دوره نسبی احیای آن در عصر صفویه مجدداً در دوره‌های بعدی تا آغاز قرن سیزدهم هجری/نوزدهم میلادی تداوم یافت به عنوان عامل تاریخی یکی از زمینه‌های عقب‌ماندگی علمی، فنی، صنعتی و تکنولوژیک ایران بوده است

فهرست منابع و مآخذ:

۱. اشپولر، برتولد: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه‌ی جواد فلاطوری، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۲، تهران ۱۳۶۴.
۲. الماسی، علی محمد، تاریخ آموزش و پرورش اسلام و ایران، انتشارات امیرکبیر، چ ۴، تهران، ۱۳۷۹.
۳. بارتولد، واسیلی ولادیمیریویچ: ترکستان نامه، ترجمه‌ی کریم کشاورز، انتشارات آگاه، چ ۲، تهران ۱۳۶۶.
۴. باسورث، کلیفورد ادموند: تاریخ غزنویان، ترجمه‌ی حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۲.
۵. بویل، جی، آ: تاریخ ایران کمبریج از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، ترجمه‌ی حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۶.
۶. بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین: تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، انتشارات مهتاب، چ ۲، تهران ۱۳۷۱.
۷. پطروشفسکی، ایلیا پولوویچ: اسلام در ایران، ترجمه‌ی کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، بی تا.
۸. پیرنیا حسن، اقبال عباس، عاقلی باقر: تاریخ ایران، نشر نامک، چ ۲، تهران ۱۳۸۲.
۹. تاجبخش، احمد: تاریخ تمدن و فرهنگ ایران از اسلام تا صفویه، انتشارات نوید، چ ۱، شیراز ۱۳۸۱.
۱۰. جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر: ترجمه‌ی تاریخ یمینی، به کوشش جعفر شعار، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۳، تهران ۱۳۷۴.
۱۱. حلبی، علی اصغر: تاریخ تمدن در اسلام (بررسی‌هایی چند در فرهنگ و علوم عقلی اسلامی)، انتشارات اساطیر، چ ۲، تهران ۱۳۸۲.
۱۲. حلبی، احمد کمال الدین: دولت سلجوقیان، ترجمه‌ی عبدالله طاهری ناصری، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چ ۲، قم ۱۳۸۴.
۱۳. خضری، سید احمدرضا: تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آن بویه، انتشارات سمت، چ ۳، تهران، ۱۳۸۲.
۱۴. دفتری، فرهاد: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای، انتشارات فرزاد روز، تهران، ۱۳۷۵.
۱۵. _____: مختصری در تاریخ اسماعیلیه _____، _____، _____، _____، ۱۳۷۸.

۱۶. راوندی، محمدبن علی بن سلیمان: راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق، به کوشش محمد اقبال، انتشارات امیرکبیر، چ ۲، تهران ۱۳۶۴.
۱۷. زرین کوب، عبدالحسین: روزگاران تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی، انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۸.
۱۸. _____: کارنامه‌ی اسلام، انتشارات امیرکبیر، چ ۱۲، تهران ۱۳۸۶.
۱۹. _____: فرار از مدرسه درباره‌ی زندگی و اندیشه‌ی ابوحامدغزالی، _____، چ ۴، تهران ۱۳۶۹.
۲۰. _____: تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، تهران ۱۳۶۷.
۲۱. _____: جستجو در تصوف ایران، _____، چ ۸، _____ ۱۳۸۶.
۲۲. _____: ارزش میراث صوفیه، _____، چ ۶، _____ ۱۳۶۹.
۲۳. زیباکلام، صادق: ما چگونه ما شدیم؟ ریشه‌یابی علل عقب ماندگی ایران، انتشارات روزنه، تهران ۱۳۷۴.
۲۴. ستارزاده، ملیحه، سلجوقیان (۲۹۰-۴۳۱) انتشارات سمت، تهران ۱۳۸۴.
۲۵. سلیم، غلامرضا: محمود غزنوی سرآغاز واپس‌گیری در ایران، انتشارات بلخ، تهران ۱۳۸۳.
۲۶. شریف، میان محمد: تاریخ فلسفه در اسلام، ترجمه زیر نظر نصرالله پورجوادی، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۵.
۲۷. شلیبی، احمد: تاریخ آموزش در اسلام، ترجمه‌ی زیر نظر نصرالله پورجوادی، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۵.
۲۸. شهرستانی، محمدبن عبدالکریم بن احمد، الملل و النحل، (توضیح الملل)، ترجمه‌ی مصطفی بن خالقداد هاشمی، به کوشش سید محمدرضا جلالی نائینی، انتشارات اقبال، تهران ۱۳۵۸.
۲۹. صفا، ذبیح الله: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم، انتشارات دانشگاه، تهران، چ ۲، تهران ۱۳۴۶.
۳۰. _____: خلاصه‌ی تاریخ ادبیات ایران، انتشارات ققنوس، چ ۱۳، تهران ۱۳۷۴.
۳۱. طقوش، محمد سهیل: دولت عباسیان، ترجمه‌ی حجت‌الله جودکی، انتشارات مؤسسه‌ی پژوهشی حوزه و دانشگاه، چ ۲، قم ۱۳۸۳.
۳۲. غزالی، ابوحامد محمدبن محمد: تهافت الفلاسفه یا تناقض گویی فیلسوفان، ترجمه‌ی علی اصغر حلبی، انتشارات جامی، تهران ۱۳۸۲.
۳۳. غنیمه، عبدالرحیم: تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، ترجمه‌ی نورالله کسایی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۳۴. فدایی خراسانی، محمدبن زین العابدین، تاریخ اسماعیلیه یا هدایت‌المومنین الطالبین، به کوشش الکساندر سیمونوف، انتشارات اساطیر، چ ۱، تهران ۱۳۶۲.
۳۵. فرای، ریچارد نیلسون: تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ترجمه‌ی حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.
۳۶. _____: بخارا دستاورد قرون وسطی، ترجمه‌ی محمود محمودی، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۲، تهران، ۱۳۶۵.
۳۷. فروزانی، سیدابوالقاسیم: غزنویان از پیدایش تا فروپاشی، انتشارات سمت، چ ۲، تهران ۱۳۸۶.
۳۸. _____: تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره‌ی سامانیان، انتشارات سمت، چ ۲، تهران ۱۳۸۵.

۳۹. قادری، حاتم: اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، انتشارات سمت، چ ۲، تهران ۱۳۷۹.
۴۰. کلوزنر، کارلا: دیوانسالاری در عهد سلجوقی (وزارت در عهد سلجوقی)، ترجمه‌ی یعقوب آژند، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.
۴۱. کوربن، هانری: تاریخ فلسفه‌ی اسلامی، ترجمه‌ی جواد طباطبائی، انتشارات کویر، تهران، ۱۳۷۳.
۴۲. گیب، هملیتون: اسلام بررسی تاریخی، ترجمه‌ی منوچهر امیری، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۷.
۴۳. لمبتون، آن کاترین سواين فورد: تداوم و تحول در تاریخ میانه‌ی ایران، ترجمه‌ی یعقوب آژند نشر نی، تهران ۱۳۷۲.
۴۴. _____: سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، _____ انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۳.
۴۵. _____: دولت و حکومت در اسلام، ترجمه‌ی محمد مهدی فقیهی، ناشر شفیع، چ ۳، تهران ۱۳۸۵.
۴۶. لوئیس، برنارد: فدائیان اسماعیلی، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای، انتشارات موسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۷۱.
۴۷. مسعودی، ابولحسن علی بن حسین: مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۵، تهران ۱۳۷۴.
۴۸. _____: التنبيه و الاشراف، _____، چ ۳، تهران ۱۳۸۱.
۴۹. مشکور، محمد جواد: تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم [هجری]، انتشارات اشراقی، چ ۵، تهران ۱۳۷۲.
۵۰. _____: تاریخ ایران زمین از آغاز تا سلطنت پهلوی، انتشارات اشراقی، چ ۵، تهران، ۱۳۷۵.
۵۱. معین، محمد: فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، چ ۱۱، تهران ۱۳۷۶.
۵۲. مولوی، جلال الدین محمد: مثنوی معنوی، به کوشش رینولد الین نیکلسون، انتشارات امیرکبیر، چ ۹، تهران ۱۳۶۳.
۵۳. نصر، سیدحسین: سنت عقلانی اسلامی در ایران، ترجمه‌ی سعید دهقانی، انتشارات قصیده سرا، چ ۲، تهران ۱۳۸۳.
۵۴. _____: علم و تمدن در اسلام، ترجمه‌ی احمد آرام، نشر اندیشه، تهران ۱۳۵۰.
۵۵. نظام الملک طوسی، ابوعلی حسن بن علی: سیرالملوک (سیاست نامه) به کوشش هیوبرت دارک، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۳، تهران ۱۳۷۲.
۵۶. نوبختی: حسن بن موسی: فرق الشیعه، ترجمه‌ی محمد جواد مشکور، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۲، تهران ۱۳۸۱.
۵۷. ولایتی، علی اکبر: فرهنگ و تمدن اسلامی، انتشارات معارف، قم ۱۳۸۳.
۵۸. هاجسن، مارشال گ. س: فرقه‌ی اسماعیلیه، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۴، تهران ۱۳۷۸.